

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال چهاردهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۸۳

قیام امام حسین (ع) و شعر نو ادبیات معاصر عربی

دکتر فرامرز میرزایی*

چکیده

این مقاله به بررسی قیام امام حسین (ع) در شعر شاعران نوپرداز عرب پرداخته است. از نظر آنان امام حسین (ع) رمز حق و عدالت و تجربه تاریخی است. از نگاه شاعری چون «احمد دحبور» راه نجات، راه بازگشت به کربلاء است و هر انسانی می‌تواند به محض اراده خود، وارد آن شود. «أمل دنقل» و «محمد علی خفاجی» اعتقاد دارند که اوضاع کنونی مانند اوضاع و شرایط زمان امام حسین (ع) و کوفی مسلکی نیز در قرن بیستم جاری و ساری است، لذا امیدی به تغییر شرایط و اوضاع نیست. «قاسم حداد» سر مبارک حسین را بسان پرچمی از حق و عدالت می‌داند که به هر سرزمینی برود، آن را پر از مهر محبت می‌کند. «مظفر نواب» حاکمان امروزه عرب را مانند یزید می‌داند لذا به حسین و شمشیرش در این زمان نیاز است. «عبدالرحمن شرقاوی» می‌گوید باید یاد حسین در دل‌ها زنده بماند، و هرگاه ملتی بخواهد عدالت را بگستراند باید حسین را به یاد آورد. و اگر در مقابل ستم قیام نکند و عدالت را برقرار ننماید گویی دوباره حسین را کشته است.

* عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

از نظر «محمد عفیفی» امام حسین قیام نکرد تا انتقام ستم‌دیدگان را از ستمگران بگیرد، بلکه قیام کرد تا راه و رسم ستم‌ستیزی را به ستم‌دیدگان بیاموزد.

«آدونیس» قیام حسین را با کل هستی هماهنگ می‌داند. از نظر وی کل هستی از قیام حسین متأثر گشته است. سنگ‌ها بر او می‌گریه و گل‌ها بر شانه‌هایش می‌روید، و رودخانه‌ها بر جنازه حسین روان است و درختان خم شده‌اند تا بر حسین نماز بگذارند. پس تا هستی است حسین هم هست.

واژه‌های کلیدی: امام حسین، شعر نو، ادبیات عرب.

مقدمه

استفاده از میراث فرهنگی گذشته از جمله توجهاتی است که شاعر و ادیب امروزی عرب به آن اهمیت می‌دهد زیرا این امر ادبیات معاصر را پربار و اصیل می‌گرداند. به همین دلیل شاعر معاصر می‌کوشد که بین میراث فرهنگی گذشته و شرایط امروزی ارتباط ایجاد کند و با استفاده از آن مشکلات و رنج‌های یک عرب را در دنیای امروز بیان نماید. به تعبیر بهتر به «نو کردن» میراث فرهنگی پردازد.

از سویی پدید آمدن جنبه‌های جدید و تحولات سریع در زندگی امروزه، شاعران معاصر را بر آن داشت که به دنبال زبان جدیدی باشند که متناسب با نیاز آنان در دنیای نوین باشد. پذیرفتنی نیست که تجربه‌های نو و جدید با زبان قدیمی و غیرمتناسب بیان گردد. «شگفت‌انگیز نیست که زبان شاعر امروزی با زبان شاعر قدیم متفاوت باشد بلکه شگفت این است که با آن هیچ تفاوتی نداشته باشد.»^۱ زیرا انسان در هر زمان مشکلات خاصی دارد و انسان امروزی نیز دغدغه‌ها و نگرانی‌های ویژه خود را دارد. لذا شاعر امروزی زبان و قالبی را ایجاد کرد که با پدیده‌های زمان او هماهنگ باشد و این زبان و قالب همان «شعر نو» یا «شعر آزاد» است که مهم‌ترین ویژگی آن رهایی از قید و بندهای قافیه و وزن یکسان می‌باشد، در ضمن از رمز و راز بسیار و بیان مبهمی بهره می‌برد که فهم آن را مشکل نموده است. لذا درک آن نیاز به تأمل و دقت زیادی دارد.

یک شهروند عرب در دنیای امروز از بی‌عدالتی، ستم، تزویر، سوءاستفاده از دین و بی‌توجهی به اراده مردم در تحقق حکومتی عادلانه رنج می‌برد. ناکامی‌های بسیار، حاکمان ستمگر و مستبد، شکست‌های پی‌درپی از رژیم غاصب صهیونیستی، عقب‌ماندگی از دنیای علم و اندیشه، وضعیت ناگوار و ناخوشایندی را به وجود آورده که هیچ ادیب و شاعر آزاداندیشی آن را نمی‌پذیرد. لذا

۱. عز الدین اسماعیل، الشعر العربی المعاصر، بیروت، دارالعودة، ص ۱۷۴.

عصیان و تمرد در مقابل آن، خواسته هر شاعر و ادیب متفکر و متعهدی است. به همین دلیل از جنبه تاریخی و میراث فرهنگی گذشته به دنبال الگویی می‌گردد که هم وضعیت اسفناک کنونی را با آن مقایسه نماید و هم نمونه‌ای را نشان دهد که شایسته پیروی باشد تا بتواند زمینه تمرد و سرپیچی از این شرایط را فراهم نماید و در نتیجه آنرا تغییر دهد و ظلم و ستم حاکم را نابود گرداند. این الگو و نمونه تاریخی چیزی جز حادثه کربلاء و دوره یزید و شخصیت بی‌نظیر امام حسین (ع) نمی‌تواند باشد.

حادثه غم‌بار کربلاء بنا به گفته «جبرا ابراهیم جبرا» ادیب و ناقد مسیحی معاصر «در برگزیده انواع تراژدی‌های مختلف بشری است مانند: گرمای شدید، تشنگی، بی‌رحمی و قساوت، کشتار جمعی، سر بریدن، دیوانگی و جنون بشری، تراژدی خیانت، کشتار بی‌دلیل، تراژدی جوانمردی و مروت... حسین (ع) برتر از زندگی است، و شاید به خاطر همین بزرگی و برتری است که وی بیرون از دایره‌ی قرار گرفته که انسان می‌تواند در آن با قهرمانان تراژدی احساس یگانگی کند و به همین دلیل هیچ‌گونه بیان هنری توان وصف مقدار تأثیر آنرا ندارد و در این زمینه عاجز و ناتوان است.»^۱

این مقاله بر آن است که حادثه بی‌نظیر کربلاء را در شعر نو یا آزاد معاصر عرب در دو بخش شعر و نمایشنامه شعری، با رعایت اختصار و ذکر نمونه، بررسی نماید.

شعر

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر گردید شعر نو یا آزاد لازمه زندگی امروزی است. برخلاف تصویری که وجود دارد شاعران نوگرا خود را از میراث فرهنگی رها نکرده‌اند، اگرچه شیوه قدیمی شعر را در هم شکسته‌اند. و برعکس اهتمام در خوری به میراث گذشته نشان داده‌اند.

شاعران معاصر به شخصیت‌ها، حوادث مقدس، بزرگان و پیشوایان دینی صدر اسلام احترام گذاشته‌اند و از آنان به عنوان الگوی برتر دینی یاد کرده‌اند. یکی از این شخصیت‌های مقدس صدر اسلام که شاعران معاصر عرب را شیفته خود کرده است وجود پربرکت امام حسین سرور آزادگان عالم می‌باشد. این شیفتگی منحصر به شاعران شیعی یا سنی مسلمانان نیست بلکه شاعران مسیحی نیز شیفتگی و ارادت خود را به ساحت بلند امام (ع) نشان داده‌اند و کوشیده‌اند از طریق حادثه کربلاء و از زبان امام حسین (ع) خواسته‌های آزادی خواهانه خود را بیان نمایند.

۱. مقدمه جبرا ابراهیم جبرا بر نمایشنامه حر ریاحی نوشته عبدالرازق عبدالواحد ص ۷، ۱۹۸۱م. بیروت، به نقل از مجله النبأ شماره ۴۴ سال ۲۰۰۰م، ویژه عاشورا

«احمد دحبور» شاعر مسیحی و آواره فلسطینی در قصیده‌ای با عنوان «العودة الی کربلاء» انسان فلسطینی را به تصویر می‌کشد که در آتش کشتار و تحقیر می‌سوزد و خونسش به جوش آمده است، همان‌گونه که حسین در مقابل یزید به خروش آمد. او در کربلای فلسطین به دنبال کربلای حسین می‌گردد. «دحبور» کربلاء را مخاطب قرار داده و از او می‌خواهد که راه را نشانش دهد و با این که گفته می‌شود راه رسیدن به کربلا بسته است، اما اعتقاد دارد که کربلا از آن اوست و تمام هستی به جز او، از آن استفاده می‌کند لذا شیفته کربلاء می‌گردد:

یا کربلا تلمسی وجهی بمائک و تکشفی عطش القلیل

.....

قیل: الوصول الیک معجزة

و قیل: الارض مغلقة

و قیل:

و ذکرث انک لی و ان الکون یا کل من ثمارک...

ماعدای

فأتیت ببسقی هوای^۱

شاعر کربلا را شاهد می‌گیرد و خود را در میان خائنانی می‌یابد که در حال تقسیم غنائم هستند: قماربازان، تاجران، فریبکاران و دنیاپرستانی که فلسطین را تنها و بی‌کس رها کردند، لذا تنها به استقبال مرگ می‌رود:

شاهدتُهم، و معی شهود

أنتِ

و الماء الذی یغدو دما

.....

شاهدتُهم - عین المخیم فی لا تخطی - و کانوا

تاجرا

و مقامرا،

۱. احمد دحبور، دیوان، بیروت، دارالعودة، ص ۲۵۷-۲۵۸.

و مقنعا

كانوا دنائير النخيل

و دخلت في موتي وحيدا أستحيل

وطناً، فمذبحة، فغربة

و آيت تسبني يدای^۱

دجور با كربلاء درد دل می کند و خشمگینانه چهره های فریبکار و خائن را رسوا می نماید و معتقد است که همان کسانی که كربلا را فروخته اند، فلسطین را نیز می فروشند و می خواهند آن را تقسیم کنند اما ملت فلسطین تسلیم نخواهد شد و خود را به جریان كربلاء می سپارند تا آنان را به سر منزل مقصود راهنمایی نماید:

یا كربلاء، تفور فی النار،

.....

رأيت من باعوك،

باعونا معاً

و تقاسمونا فی المزداد فما انقسمنا

كنت فيك النهر و التحمت بعشك ضفتاي

وقلت فيك، كما رأيت، أنا هو النهر القليل

فليخرج الماء الدفين اليّ، وليكن الدليل^۲

اعلام می دارد که زمانه قهرمانی و جانبازی است و رسیدن به كربلا با فداکاری مشکل نمی باشد:

هذا زمان للبطولة، او - لمن شاء - الجنون

هذا زمانی فاشهدی -

جسدي يردُّ اليك حربة

ولديك ذاكرتي افتحها تغلقی زمن العويل

۲. همان، ص ۲۵۸.

۱. همان، ص ۲۶۱.

- لیس الوصول اليك معجزه^۱

شاعر خواهان بازگشت به کربلاء است و معتقد است که جاذبه کربلاء انسان را شیفته خود می‌کند. هر که در این مسیر گام نهد دیوارهای بلند و محال را از سر راه برمی‌دارد و راضی و خشنود به سوی آن رهسپار می‌شود. بدین ترتیب کربلاء محرک انقلابیون می‌گردد:

كنتُ خطوتُ فانهدم الجدار المستحيلُ
 وظهرت فاتسعت خطايُ
 و انا هنا، فرحى معى، و معى الهدايا و الشجونُ
 آت و يسبقنى هوايُ
 آت و تسبقنى يدايُ
 آت على عطشى و فى زوآدتى ثمر النخيلُ
 فليخرج الماء الدفين الىّ وليكن الدليل^۲

«حمید سعید» دیگر شاعر فلسطینی، غم و تراژدی فلسطین را با غم تاریخی کربلاء یکسان می‌داند و ادعای می‌نماید که شاید فلسطین هم یکی از دختران حسین باشد که باید بر مصیبت آن گریست:

... و فلسطین لما تزل فى دمی

شغف

النساء تحدثن عنها... بکین... و قُلتُ

لعل فلسطین واحده من بنات الحسين...^۳

۲. همان، ص ۲۶۲.

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. مجله النبأ، شماره ۴۴، محرم ۱۴۲۱، نisan ۲۰۰۰ م، ویژه عاشورا، ص ۵. www.annabaa.org/nba44/imam.htm

«أمل دنقل» شاعر مصری در قصیده «من اوراق (ابونواس)» «الورقه السابعة» خود را در کربلا می‌یابد و از شیخ همسفرش می‌شنود که حسین به خاطر جرعه آبی کشته شد، با شگفتی تمام می‌پرسد چگونه شمشیرها فرزند گرامی‌ترین انسان را کشته‌اند و شیخ روشن ضمیر پاسخ می‌دهد که طلا (مال دنیا) چشم مردمان را کور کرده است:

كنتُ في كربلاء

قال لي الشيخ إن الحسين

مات من اجل جرعة ماء!

.....

و تساءلتُ

كيف السيفُ استباحَ بني الأكرمين

فأجاب الذي بصرته السماء:

انه الذهب المتلالي في كل عين^۱

سپس شاعر با تعجب اظهار می‌دارد که سخن و شکوه و جلال حسین حق را از چنگال باطل نجات نداد پس چگونه ممکن است که یاوه‌گویی‌های شاعران آن را از دست باطل خلاص نماید؟:

إن تكن كلمات الحسين..

و سيف الحسين..

و جلال الحسين..

سقطت دون أن تنقذ الحق من ذهب الامراء؟

أفتقدر أن تنقذ الحق ثرثه الشعراء!؟

و الفرات لسان من الدم لا يجد الشفتين!؟^۲

۱. أمل دنقل، الاعمال الشعريه الكامله، بيروت، دارالعودة، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۳۸۵.

شاید شاعر از اوضاع نابسامان زمان خود ناامید شده است زیرا می‌کوشد که این وضعیت اسفناک را فراموش نماید. باید بسی شگفت‌انگیز باشد که شخصیت بزرگی چون حسین به خاطر جرعه آبی شهید گردد و مردمان زمانه چنان پست و فرومایه گشته‌اند که از دادن یک قطره آب به فرزند گرامی‌ترین انسان دریغ می‌نمایند، پس اوضاع با چنین مردمانی فرومایه سامان‌پذیر نیست:

مات من أجل جرعة ماء؟
فاسقنی یا غلام... صباح مساء
اسقنی یا غلام..
علنی بالمدمام...
أتناسی الدماء!!^۱

«قاسم حداد» از زوایه دیگری به شخصیت امام حسین نگریسته است. او در قصیده‌ای با عنوان «خروج رأس الحسين من المدین الخائنة» سر مبارک حسین را چون پرچمی می‌داند که راهنمای حق‌خواهان و عدالت‌طلبان است. این قصیده با یک ضرب المثل قدیمی (لو ترك القطا لنام) شروع می‌شود و شاعر سر مبارک امام را مورد خطاب قرار می‌دهد و از اوضاع نابسامان کنونی و مردم خیانت‌پیشه می‌نالد و از خواری و ذلتی که به آن تن داده‌اند بیزار است و از سکوت شرمنده:

صاحب الرأس
نسیر بلا حیرة - كانت الحیرة مثل القنادیل
فی جلدنا
نسیر علی أرض کل الشوارع،
أقدامنا رعد کل الزوابع یتبعنا الحزن و الیاسمین
و نستصرخ الموت، و الموت یصرخ فینا: تجیئون؟
برقا نجیء من المدین الخائنة
(مدینتنا لم تخن - نحن خنا)^۲

۱. همان، ص ۳۸۵.

۲. قاسم حداد، دیوان «خروج رأس الحسين من المدین الخائنة» بیروت، دارالعودة، برگرفته از سایت اینترنتی:

شهرهای خاموش اندک اندک بیدار می شوند و حقیقت را می فهمند و «وجود» را در زمین می کارند و آن گاه با حسین مسافر کربلاء می شوند:

على أرض كل الشوارع في مدن الثورة النائمة

زحفنا، و لما فتحنا كتاب السماء

و لما عرفنا الدماء

توقف نبض الحديد، و جاءت لنا الساعة القائمة

.....

نسير و نعرف كيف نشق التراب، و نبذر داخله الكائنات

و كيف نحز الرؤوس و نزرعها عبر كل العصور

فنحن الحسين المسافر من كربلاء

و رأس الحسين الممزق بين دمشق و بين الخليج

و نحمله و نستريح على سورة المومياء^۱

شاعر سر حسین را رمز انقلاب و عصیان علیه ستم حاکم می داند و اوضاع کشورهای عرب را به آتش زیر خاکستر تشبیه می کند و آن گاه اظهار می دارد که گرسنگان (مردم عرب) منتظر ورود سرحسین هستند، و با ورود سر مبارک به این سرزمین، کشور تبدیل به عروسی می گردد که هزاران عاشق دارد و عشق در تمامی بلاد فراگیر می شود و حق و باطل از هم جدا می گردند:

و يستقبل الجوع رأس الحسين و يفتح باب الحريق

ليدخل رأس الحسين...

تصير البلاد عروسا لها الف طفل و الف عشيق

(يتشر الحب في كل مكان و يسقط الحب / قتيلا لحظة المجاهمة نحاول معرفة الخيط / الاسود من الخيط الابيض يختلط كل

شيء / بكل شيء)^۲

خیمه‌های عروسی در مجالس ترحیم مردگان برپا می‌شود و عشق ورد زبان همه می‌گردد و مردم در داخل زندان می‌رقصند و همگان تغییر می‌کنند و فاصله خود را با معشوق از بین می‌برند و بعد از انتظار طولانی با سر حسین همراه می‌گردند و به سوی «شهر آتش» می‌روند تا دیوارهای آن را بسوزانند و در نهایت بدون سرگردانی و سردرگمی تبدیل به عاشقی می‌شوند که راه رسیدن به معشوق را یاد می‌گیرد. رستاخیز انقلاب رخ می‌دهد:

نقیم سراق عرس علی مأتم المیتین

.....

نسیر معاً، تلد العاقرات الاغانی

نسیر و نحن جمیع اللغات الغریبة

و نحن الحیب الذی عرف الدرب نحو الحیبة

نسیر، انتظرنا طویلا، تأخر موعدا فقتلنا

و قمنا من القبر ثانیة و قتلنا

و قمنا... لکننا ما هزما

و سرنا مع الرأس، سرنا الی کل أرض و کل حیاة

نسیر بلا حیرة لم تعد بیننا الآن و ردة من دخان

ففتتح وجه الزمان

و نحمل رأس الحسین المحاصر فی کل أرض غریبة

نسیر الی مدن النار، و نحرق اسوارها، نحترق

و نکتب فوق معاصم أطفال تلك المدن

محطات عشق و سیرا بلا حیرة فی الطرق^۱

۱. همان، ص ۲.

بدین ترتیب انقلاب حسین همگانی می‌گردد و شاعر همه را دعوت به پیروی از این انقلاب می‌نماید، لذا حادثه کربلاء قابل تکرار است:

نسیر معاً اتبعونا
نلاقیکم عند رأس الخلیج
نسیر و نحن جمیع اللغات الغربیة
و نحن الحیب الذی عرف الدرب نحو الحبیبة^۱

اما «مظفر نواب» شاعر خشمگین عراقی در قصیده‌ای مشهور با عنوان «وتریات لیلیة» به حادثه کربلاء گریزی می‌زند و آنرا دستاویزی قرار می‌دهد تا حاکمان ستمگر عرب را رسوا نماید. این قصیده از ابتدا تا انتها، خشم و نفرت علیه حاکمان بی‌غیرت عرب است که در مقابل از دست رفتن کرامت و عزت عرب‌ها بی‌تفاوت هستند.

شاعر برگ‌های تاریخ را ورق می‌زند و از این‌که سر حسین را در طبقی برای یزید می‌برند اظهار شرمساری می‌نماید اما وضعیت امروزه دنیای عرب را شرمسارتر می‌داند و در عرب بودن حاکمان عرب تردید می‌نماید:

و أكاد أقلب اوراق الكرسي الاموی

و تختفی ریح مرة

.....

هذا رأس الثورة یحمل فی طبق فی قصر یزید

و هذی البقعة اکثر من یوم سبایاک

فیا لله و للحاکم و رأس الثورة!

هل عرب انتم...!؟

و یزید علی الشرفة

یستعرض اعراض عرایاکم

و یوز عهن کلحم الضآن لجیش الردة

هل عرب انتم...؟!
 و الله انا فى شك من بغداد الى جدة
 هل عرب انتم...؟!^۱

سپس شاعر بیان می‌دارد که هر کسی در درون خود ضد خود را می‌پروراند و همگان اسیر ریا و تدلیس گشته‌اند و از انقلاب و عناوین آن سوء استفاده می‌نمایند، لذا شاعر خشمگینانه و با نفرت از این وضعیت یاد می‌کند و خطاب به امام حسین می‌گوید:

يا ملك الثوار
 انا بكى بالقلب لان الثورة يزنى فيها
 و القلب تموت امانيه
 يا ملك الثوار...
 تعال بسيفك ان طواويس يزيد تبالغ فى التيه
 يا ملك الثوار...
 انا فى حل فالبرق تشعب فى رثتى و ادمنت النفرة
 و القلب تعذر من فرط مراميه^۲

و در پایان شاعر خواستار عشق پاکى به خدا و دهان خوش‌بویی برای بوسیدن و شمشیر بی‌ریایی برای انقلاب است:

و انا فى هذى الساحة بوح اخرس
 فوق مساحات خرساء
 اتمنى عشقا خالص لله
 و طيب فم خالص للتقيل
 و سيفا خالص للثوره^۳

۱. مظفر النواب، الاعمال الشعرية الكاملة، لندن، دار قنبر، ص ۴۵۶.

۲. همان، ص ۴۵۸.

۳. همان، ص ۴۵۹.

نمایشنامه شعری

هنر نمایشنامه نویسی در ادبیات معاصر عرب تحت تاثیر ادبیات غربی به وجود آمد و رشد کرد. اما با این وجود ارتباط تنگاتنگی با میراث فرهنگی گذشته داشت. «مارون نقاش» لبنانی که از او به عنوان بنیانگذار نمایشنامه نویسی یاد کرده اند نیز از میراث فرهنگی گذشته بهره برد و نمایشنامه «ابوالحسن المغفل و هارون الرشید» را نوشت.^۱ همچنین «احمد شوقی» شاعر نامدار مصری که مؤسس نمایشنامه شعری در ادبیات معاصر است با استفاده از میراث فرهنگی گذشته نمایشنامه های «قمبیز»، «مجنون لیلی» و «عنتره» را سرود و بدین ترتیب پایه های نمایشنامه شعری را استوار ساخت.^۲

شاعران نمایشنامه سرای دنیای عرب توجه ویژه ای به شخصیت بی نظیر امام حسین (ع) داشته اند، زیرا شخصیت این مظلوم تاریخ از نظر هنری دارای جنبه های عاطفی و دراماتیکی است و از دیدگاه تاریخی از ویژگی هایی بهره می برد که آن را با آشوب های سیاسی و اجتماعی دنیای امروزه مرتبط ساخته است.^۳ این شاعران با خیال انگیزی خود به شخصیت امام حسین تبرک جسته و از حوادث زندگی آن حضرت الهام گرفته اند و مردم مسلمان را به پیروی از شیوه مبارزه آن امام دعوت کرده اند. زیرا قیام او را نمونه ای بی مثال در مقابل ظلم و ستم دانسته اند.

«عبدالرحمن شرقاوی» شاعر و رمان نویس خوش نام مصری دو نمایشنامه مشهور با عناوین «الحسین ثائرا» و «الحسین شهیدا» دارد که با الهام از زندگی امام حسین و قیام آن حضرت در مقابل یزید نوشته است و آن دو را به مادرش تقدیم کرده زیرا عشق به حسین را در دل او کاشته است، عشقی که با اندوه و شیفتگی همراه بوده و در درون او اندوه ناشناخته ای به وجود آورد که در نتیجه آن، اشتیاق فوق العاده ای به عدالت، آزادی، برادری و رویای نجات پیدا کرد. او اضافه می کند «کوشیده ام به خواننده امروزی زیباترین قهرمانی تاریخ انسانی را نشان دهم»^۴

شرقاوی می کوشد با استفاده از قیام تاریخی حسین، پیام آن را به خواننده برساند و از زبان شخصیت های نمایشنامه اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان را بازگو نماید که شباهت بسیاری به اوضاع زمان شاعر دارد و در خلال آن وظیفه مؤمن را در چنین شرایطی بیان کند. «آری در زمانی که حق آواره و ستم پیروز و دنیا محل ریا و نفاق است و انسان تقوایش را پنهان می کند و به

۲. حنا الفاخوری، الجامع فی تاریخ الادب العربی (الادب الحدیث)، بیروت، دارالجیل، ص ۳۱.

۳. محمد عبدالمنعم خفاجی، دراسات فی الادب العربی الحدیث و مدارس، المجلد الاول، بیروت، دارالجیل، ص ۸۶.

۴. عبدالرحیم حسن، المسرح الشعری و التراث، العالم شماره ۱۴۵، چاپ لندن، ۱۹۸۶.

۱. عبدالرحمن الشرقاوی، الحسین ثائرا، شهیدا، بیروت، العصر الحدیث، صفحه اهداء.

گناهِش می‌بالد و حکومت هر کسی را که از او انتقاد می‌کند درهم می‌درد، زنده ماندن آدمی در چنین شرایطی بی‌فایده است و دنیا برای فرزند حقیقت ناچیز». این سخن امام حسین در پاسخ به یکی از یارانش است که او را دعوت به سازش با یزید و پذیرفتن وضعیت موجود کرده است:

الحسین: (حزیناً) آه ما أهون دنیاکم علی طفل الحقیقة!

هكذا قد اصبح الخیر طریدا یتواری فی الخرق!

و غدا الحق شریدا

یدریه البغی من أفق لافق!

.....

عندما تصیح دنیاکم نفاقا و ریاء و نعیمما من جنون

عندما یصبح ذل الخوف سلطان القلوب

فاذا الانسان یتخفی بتقواه بعیدا

و یباهی بالذنوب

.....

عندما تفترس الدولة من ینقدها

عندما تنتهک الدولة من بیسندها

عند هذا ما انتفاعی بوجود لن أطقه؟؟

آه ما أهون دنیاکم علی طفل الحقیقة!

شرقاوی بین ابن زیاد و جوانی که مخفیگاه مسلم بن عقیل را نشان داده است، گفتگویی ساخته که در خلال آن اوضاع فاسد زمانه و رواج ریا و تقلب و فریبکاری را به تصویر کشیده است، لذا هدف امام حسین امر به معروف و نهی از منکر است. این جوان از ابن زیاد به خاطر خیانتی که کرده پاداشی بیش از گردن بند طلا و تاج نقره‌ای می‌خواهد. او خواهان پست یا منصبی شایسته است و اعتقاد دارد که فریب و خیانت تنها قانون حاکم بر کشور است:

ابن زیاد: ان هذا الطوق من ذهب
 شاب ۱: انا لا اعرف شيئاً من الذهب
 ابن زیاد: (ضاحكا) هكذا ... يا للعجب
 شاب ۱: ربما كان نحاسا و طلي
 ليس في الكوفة فرد لا يغش
 فلتسلني فلتسلني
 اننا نصنع في الحانوت أشياء عجبا فلتسلني
 نحن و الله نغش الجبن و الزيتون و الملح
 حتى الزبد
 مغشوش بدهن
 زيد: ايه! حتى الملح ما عاد بملح
 أسد: الامير ابن زياد لا يغش
 شاب ۱: اصبح الغش هو القانون في هذا البلد
 قدر ما تقوى على الغش ستنجح^۱

در پایان نمایشنامه «الحسین تائرا» حسین اندوهگینانه ضمن توصیف اوضاع نابسامان زمانه خطاب به همه انسان‌های شریف آنان را به همراهی با خود دعوت می‌کند تا دنیا را از آشوب و نابودی و انسان‌ها را از ننگ عذاب نجات دهند:

الحسین: (حزینا ثم منفجرا)
 ايها الشرفاء لاتهنوا اذا طغت الذئاب
 سيروا بنا كي ننفذ الدنيا من الفوضى
 و من هذا الخراب
 سيروا بنا نعد للعصر رونقه القديم

ونصر الحق الهضيم
 لا ترهبوا طرق الهداية ان خلت من عابريها
 لا تأمنوا طرق الفساد و إن تراحم سالكوها..
 سيروا على اسم الله لا تهنوا فنحن بنو ابيها
 سيروا بنا نستخلص الانسان من عار العذاب^۱

در بخش دوم نمایشنامه با عنوان «الحسین شهید» شرفاوی به روایت حادثه خونین کربلا می‌پردازد و در لابلای حوادث پیام عمیق آن را به انسان امروزی می‌رساند. آن‌گاه که حسین، در بیابان کربلاء تنها و بی‌کس مانده است خود را شهید جاودانه تاریخ و جسد رها شده شهید را در بیابان کربلاء رمز خونین مرگ در راه حقیقت و عدالت و ستم ستیزی می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که از قلب خونینش سپیده زیبا و جدیدی طلوع خواهد کرد و از گرمای جگرهای سوخته از تشنگی، روزگار خوشبختی فرا می‌رسد:

الحسین: (مستمرا علی ربوة وحده)
 فأنا الشهيد هنا على طول الزمان
 أنا الشهيد
 فلتنصبوا جسد الشهيد هناك في وسط العراء
 ليكون رمزا داميا
 للموت من أجل الحقيقة والعدالة والاباء

 من قلبي الدامي ستشرق روعة الفجر الجديد
 من حر أكباد العطاش سينبع الزمن السعيد^۲

پس از تمامی بشریت می‌خواهد هرگاه که ستم حاکم گردید و فقهاء ذلیلانه خواهان دل رحمی حاکمان گشتند و علماء از ترس نادانان گوشه‌گیر شدند و فضیلت‌ها لال و ناتوان و شر پرزور گردید، او را به یاد آورند:

۲. همان، ص ۲۴۶، ۲۴۷.

۱. همان، ص ۳۵۳.

و لتذکرونی دائماً
فلتذکرونی کلما استشرت طواغیت الظلام
اذا مشی الفقهاء مخذولین
یلتسمون عطف الحاکمین
و اذا انزواى العلماء خوفا من صیاح الجاهلین
.....
و اذا الفضائل أصبحت خرساء عاجزة
وصوت الشر صداح مبین
(و یندفع خارجا بسیفه)^۱

و حسین تنها با تاریخ سخن می گوید و از او می خواهد خواب زدگان را بیدار نماید و پرچم شهیدان را در تمامی سرزمین هایی که ستم در آن حاکم است برافرازد و جسد شهدا را پرچم های خونین حق قرار دهد تا دنیا برای همیشه رنگ خون به خود بگیرد و در نهایت از مردم می خواهد از قاتلان حسین بن علی پند گیرند، زیرا «حسین انتقام الهی است که باید آن را بطلبند»:

الحسین: أنا وحدی ها هنا....

أنت یا من تعبر اللیل الحزین

ایه یا ایتها الهائمة الحیری علی جسر القرون
(متصاعدا) ایه یا ارواح آبائی و اسلافی العظام
اصرخی کی ینهض الغافون فی وجه المظالم
ارفعی فی کل أرض نالها الجور لواء الشهداء
اجعلی من هذه الاشلاء رایات لظى مشتعلة
تحرق الظالم و الراضی بالظلم معه
و تذکی النار فی قلب الخنوع المستکین

اجعلی صیحاتنا بوقا يدوی لیشر الغافلین
 اجعلی أشلاءنا رایات حق دامیه
 تصبغ الدنيا بلون الدم من عصر لعصر

لیست العبرة فی قتل الحسین بن علی
 انما العبرة فیمن قتلوه ... لماذا قتلوه
 أنا ثار الله فیکم... فاطلبوه!!^۱

و بدین ترتیب یاد حسین در دل‌ها ماندگار و جاودانه است. شرقاوی چندین مرتبه از زبان زنان و مردان نمایشنامه این جمله را تکرار می‌کند که سر حسین نه در غرب است و نه در شرق بلکه در دل‌های آنان جای گرفته است:

الرجال و النساء: یا ویلتاه یا ویلتاه
 لا تطلبوا رأس الحسین بشرق الارض أو بغرب...
 فالرأس مثواه قلبی
 فالرأس مثواه قلبی

اللاطمون: تطلبوا قبر الحسین بشرق أرض أو بغرب...
 فالقبر مثواه بقلبی^۲

شاعر سر مبارک حسین را پرچم برافراشته و جاودانه مستضعفین علیه مستکبرین می‌داند و از زبان زینب خواهر حسین چنین می‌گوید:

زینب: (کأنه تخاطب الفراغ) ایه یا رأس أخی
 أیه یا رأس الشهيد..

۲. همان، ص ۳۷۹، ۳۸۰.

۱. همان، ص ۳۹۶، ۳۹۷.

ایه یا رأس البطل

ایه یا رأس شهید الحق کونی رایة المستضعفین^۱

لذا مردان و زنان به دنبال انتقام هستند:

الرجال و النساء: لا تطلبوا رأس الحسين بشرق الأرض او بغرب

فالراس مثواه بقلبی

رأس الحسين هنا بقلبی

فلتأخذوا ثار الحسين

یا الثارات الحسين

ثار الله

الرجال:

الله.. الله؟...^۲

شرقاوی در آخرین پرده این نمایشنامه طولانی با اشاره به قیام مختار ثقفی، پیام عاشورا را از زبان قهرمان آن بیان می‌کند. حسین بن علی از تمامی بشریت می‌خواهد «او را به یاد آورند و حق را از چنگال بی‌عدالتی نجات دهند، او را به یاد آورند و عدالت را حاکم گردانند. او را در زمانی به یاد آورند که حقیقت بیگانه گردد و دیوارهای شهر فقط از پادشاه و هوادارانش حفاظت کند و حاکمان دروغ گویند و حق ضعیفان بلعند و از اقویاء بهراسند».

الحسین: فلتذکرونی لا بسفککم دماء الآخیرین

بل فاذکرونی بانتشال الحق من ظفر الضلال

بل فاذکرونی بالنضال علی الطريق

لکی یسود العدل فیما بینکم

فلتذکرونی عندما تغدو الحقیقة وحدها

حیری حزینة

۲. همان، ص ۴۲۳.

۱. همان، ص ۴۲۶.

فأذا باسوار المدينة لاتصون حمى المدينة
 لكنها تحمى الامير و اهله و التابعين
 فلتذكرونى عندما تجد الفضائل نفسها
 اضحت غريبة
 و إذا الرذائل أصبحت هى وحدها الفضلى الحبيبة

 فلتذكرونى
 فلتذكرونى إن رأيتم خاكميكم يكذبون
 و يغدرون و يفتكون
 و الاقوياء ينافقون
 و القائمين على مصالحكم يهابون القوى
 و لا يراعون الضعيف^۱

شرقاوى پیام قیام کربلا را بسیار روشن بیان کرده است و معتقد است اگر در زمانه ستم، مردم و انسان‌های شریف و غیور سکوت کنند و به جور تن دهند، دوبار حسین را کشته‌اند و او را سر بریده‌اند. بدین ترتیب حادثه کربلاء تکرار می‌گردد و ممکن است که این قضیه در طول تاریخ هزاران بار تکرار گردد. در آن صورت یزید بر شما حاکم می‌گردد و خون شهید، برای همیشه بر شما لعنت می‌فرستد زیرا انتقام او را نگرفته‌اید:

فلتذكروا و تأرى العظیم لتذخذه من الطغاة
 و بذاک تنتصر الحياة
 فاذا سکتتم بعد ذلك على الخديعة
 وارتضى الانسان ذله
 فأنا سأذبح من جديد

۱. همان، ص ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸.

و أظل أقتل من جديد
 و أضل أقتل كل يوم ألف قتلة
 سأظل كلما سكت الغيور و كلما اغفى
 الصبور
 سأظل كلما رغمت انوف فى المذلة
 و يظل يحكمكم يزيد ما... و يفعل ما يريد
 و لانه يستعبدونكم و هم شر العبيد
 و يظل يلعنكم - و ان طال المدى - جرح الشهيد
 لانكم لم تدر كوا ثار الشهيد
 فادر كوا ثار الشهيد^۱

اگرچه شاعری مانند شرقاوی بیشتر به جنبه عاطفی قیام حسین پرداخته اما شاعری مانند «محمد علی خفاجی» در نمایشنامه «ثانیه تجی الحسین» به مقایسه زمان این حادثه با زمان حاضر توجه کرده است. خفاجی این نمایشنامه را در سال ۱۹۷۲ سرود و در مقدمه آن اوضاع سال ۶۰ هجری قمری را با اوضاع حاکم بر جهان عرب - بعد از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۷ م - یکی می‌داند. زیرا عرب‌ها چندین بار از اسرائیل شکست خوردند و از هم گسیختگی اجتماعی و سیاسی و اهمال مردم در انجام وظیفه و مسئولیت حقیقی خود حاکم شد و درگیری قدرت‌طلبان بر سر تخت پادشاهی اوضاع را درهم ریخت.^۲ شاعر انقلاب حسین را از نو و از جنبه انسانی مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است که کوفی مسلکی همچنان جاری و ساری است و ما (عرب‌ها) نه تنها در گذشته کوفی مسلک بودیم بلکه در قرن بیستم هم مانند اهل کوفه هستیم:

لسنا اهل الكوفة فحسب
 كل قرون الزمن الغابر والحاضر والآتی
 دلفت تحمل هذا الوجه
 كل الارض نبتنا فيها و طلعتنا كالحلفاء

۱. همان، ص ۴۳۹، ۴۳۸

۲. عبدالرحیم حسن، المسرح الشعری و التراث، العالم، شماره ۱۴۵، ص ۶۱.

کنا منذ ولادة هذا الانسان
 و منذ جرى دمه في عيني قابيل
 و تلاقينا احبابا
 و تكاثرنا كالطحلب
 بين قرون الزمن الماضي و الحاضر
 قبل ميلاد و بعد الميلاد
 في القرن الاول و الثاني و الثالث
 حتى هذا القرن العشرين!

اما ديگر شاعر خیال پرداز مصری «محمد عقیفی» در نمایشنامه «هكذا تكلم الحسين» از زاویه دید مختلفی به قیام حسین نگریسته است. او از زبان امام حسین (ع) نتایج این قیام به گونه دیگری بیان کرده است. وی معتقد است که حسین به خاطر انتقام مظلوم از ظالم قیام نکرد بلکه بخاطر تن ندادن ستم دیده به ستم قیام کرده است:

الحسين: فاللهم اشهد اني لم أثار للمظلوم من الظالم
 و ثارت لمن سوف يذوق الظلم من المظلومين
 ما أطعمت الجوعى الا لحم عبوديتهم للجوع
 ما مزقت ضلوعى
 الا كى يقطع عبادان السوط يد الجلادين
 ما اهرقت دمي
 الا كى يشعل فى اجفان العميان دموع الصدق
 و شواظ الرؤية
 سبحانه
 اطعمت الجائع حريره فشيح

سبحانک
لا یدرک سفح الخوف ذری مد آمنه الله
سبحانک
حبیب الی الدنیا حباً لآخری
فاقبل منی ما احببت لما احببت
و مرحی بلقائک مرحی
بدمائی اتخضب فرحاً^۱

اما شاعر لبنانی سوری الاصل «**علی احمد سعید**» ملقب به «**آدونیس**» در نمایشنامه «المسرح و المرایا» چاپ ۱۹۶۸ در به کارگیری تجربه قیام امام حسین نگرش جدیدی دارد. در (مرآة الرأس) گفتگوی بین مردی با همسرش را می خوانیم که مرد سر مبارک امام حسین را بریده و آن را با خود به منزل آورده است و به همسرش وعده مال و منال فراوانی می دهد، اما زن به خاطر این حماقت او را ترک می کند، زیرا از قیامت می ترسد:

أبشری،
جتک بالدهر، بمال الدهر
- من أين، و کیف، أين؟
- براسه...
- و یلک لن یجمعنی... طریق او حلم او نوم
الیک بعد الیوم
و هاجرت نوار...^۲

۱. همان، ص ۶۱.

۲. آدونیس، المسرح و المرایا (مرایا و احلام حول الزمن المکسور)، ص ۱۷، ۱۶، به نقل از مجله النبأ شماره ۴۴، محرم ۱۴۲۱، ویژه عاشورا.

ادونیس در (مرآة الشاهد) تصویر عمیق دیگری از شرایط و اوضاع روز عاشورا را نشان داده است که بیان گر شرایط مبارزه می‌باشد تا بدین وسیله مردم را تحریک نماید و تابلوی انسانی و غم‌انگیزی را ترسیم نماید که در آن تمام هستی متأثر از غم حسین است، سنگ‌ها بر او می‌گرید و گل‌ها از کنار شانه حسین می‌روید و رودخانه‌ها به دنبال جنازه حسین روان و جاری است:

حينما استقرت الرماح في جسم الحسين،
و ازيّنت بجسد الحسين،
و داست الخيول كل نقطة في جسد الحسين،
و استلبت، و قسمت ملابس الحسين،
رايت كل حجر يحنو على الحسين،
رأيت كل زهرة تنام عند كتف الحسين،
رأيت كل نهر يسير في جنازة الحسين^۱

ادونیس در (المرآة الثالثة) معتقد است تمامی هستی با حسین است زیرا در اطراف «مسجد الحسين» درختان خم شده به نماز ایستاده‌اند و شمشیر بازی بی‌دست پرسه می‌زند:

الاترى الاشجار و هي تمشى
حدباء
في سكر و في اناة
كى تشهد الصلاة الاترى سيفاً بغير غمد
يلى
سيفاً و سيفاً بلا يدين
يطوف حول مسجد الحسين^۲

۱. همان، ص ۸۴، ۸۳

۲. همان، ص ۸۵

ادونیس در این نمایشنامه رمزگونه ارزش‌های روحی یک قهرمان را نشان می‌دهد. حسین بن علی در این جا قهرمان تراژدی و رنج بشریت است و تنها قهرمان تاریخی نیست.^۱ او در قصیده «السماء الثامنة» (رحیل فی مدائن الغزالی) گفتگویی با آخرین بازمانده حادثه خونین کربلا علی بن الحسین دارد و در آن ضمن نشان دادن ابعاد انقلاب و نقش زین العابدین در رساندن پیام آن، اظهار می‌دارد که زبانش در بیان حقیقت عاجز و قاصر است و کلمات بر روی زبان او مانند سنگ و گل هستند و نمی‌داند به کجاروی آورد:

و رأیت انی فی الازقة و الزوایا
 امشی کزین العابدین
 عبأت بالخبز الجراب
 و رکضت من باب لباب
 ازکی لهیب الثائرن، اسد جوع الجائعین

 رأیت انی صحیحة ترث الضحایا
 و رأیت ان الجوع یرفعنی تحیة
 لدم الضحایا
 للباءسین الطالعین من الازقة و الزوایا
 موجا یضی العالمین....
 مولای زین العابدین
 لغتی تنوء کان فوق حروفها حجرا و طین
 فبأی جائحة اطوف بأی موج أستعین؟^۲

نتیجه‌گیری

از آن‌چه که گذشت می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

- ۱- راه نجات، راه بازگشت به کربلاء است و این راه بسته نیست و هر انسانی به محض اراده و اشتیاق خود می‌تواند به آن برسد (احمد دجور)
 - ۲- چون اوضاع و شرایط کنونی مانند اوضاع و شرایط زمان امام حسین است و مردمان پست و فرمایه‌اند و از مسئولیت خود غافلند، کوفی مسلکی نیز در قرن بیستم جاری و ساری است. لذا هیچ‌امیدی به تغییر شرایط و اوضاع نیست. (أمل دنقل، محمد علی خفاجی)
 - ۳- سر مبارک حسین بسان پرچم حق و عدالت است و به هر سرزمینی که وارد گردد، محبت سراسر آن را فرا خواهد گرفت و مردمانش تبدیل به عاشقانی می‌گردند که راه رسیدن به محبوب را یاد گرفته‌اند. (قاسم حداد)
 - ۴- حاکمان امروزه عرب مانند یزید هستند و از انقلاب سوء استفاده می‌کنند لذا به وجود حسین و شمشیر حسین برای تغییر شرایط نیاز است. (مظفر نواب)
 - ۵- یاد حسین باید در دل‌ها زنده بماند و اصولاً حسین در دل‌ها جا گرفته است و هرگاه که ستم حاکم گردد و دولت‌ها انتقاد منتقدین را برنتابند، مردم باید در مقابل آن قیام کنند در غیر این صورت دوباره حسین را کشته‌اند و سر او را بریده‌اند. پس تجربه کربلاء همیشه قابل تکرار است و هرگاه ملتی بخواهد عدالت را بگستراند باید حسین را به یاد آورد. (عبدالرحمن شرقاوی)
 - ۶- امام حسین قیام نکرد تا انتقام ستم‌دیدگان بگیرد، بلکه قیام کرد تا راه و رسم ستم‌ستیزی را به ستم‌دیدگان بیاموزد و آنان خود اوضاع و شرایط نابسامان را تغییر دهند. (محمد عقیفی)
 - ۷- قیام حسین با کل هستی هماهنگ است لذا کل هستی از قیام حسین متأثر گشته است. هر سنگی بر حسین می‌گرید و هر گلی که می‌روید بر شانه‌های حسین می‌روید و هر رودخانه‌ای که جاری است پشت سر جنازه حسین روان است و هر درختی که خم شده به نماز بر حسین ایستاده است، پس تا هستی است حسین هم هست. (أدونیس)
- بدین ترتیب حسین رمز حق و عدالت است و شاعران ضمن بهره‌گیری از جنبه‌های عاطفی و تاریخی قیام حسین تجربه آن را برای همیشه قابل تکرار می‌دانند و با مقایسه شرایط کنونی با زمان حسین ملت‌های عرب را به استفاده از این تجربه تاریخی فراخوانده‌اند تا رستگار گردند.

منابع

اسماعیل، عزالدین، الشعر العربی المعاصر، بیروت، دارالعودة، چاپ پنجم، ۱۹۸۸ م.
الجراح، حیدر، الحسین فی الشعر العربی المعاصر، مجله النبأ، شماره ۴۴.

www.annabaa.org/nba44/imam.htm.

حداد، قاسم، دیوان خروج رأس الحسین من المدین الخائنه، بیروت، دارالعودة، چاپ اول، ۱۹۷۲.

www.ghaddah.com/moalafa.htm.page1

حسن، عبدالرحیم، المسرح الشعری و التراث، مجله العالم، شماره ۱۴۵، چاپ لندن، ۱۹۸۶ م.

خفاجی، محمد عبدالمنعم، دراسات فی الادب العربی الحدیث و مدارس، المجلد الاول، بیروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۹۹۲ م.

دحبور، احمد، دیوان، بیروت، دارالعودة، چاپ اول، ۱۹۸۳.

دنقل، أمل، الاعمال الشعریة الكاملة، بیروت، دارالعودة، چاپ اول، بی تا.

الشرقاوی، عبدالرحمن، الحسین ثائرا - شهیدا، بیروت، العصر الحدیث، چاپ دوم، ۱۹۸۵ م.

الفاخوری، حنا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، الادب الحدیث، بیروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۹۸۶ م.

مجله النبأ، شماره ۴۴، محرم ۱۴۲۱، نisan ۲۰۰۰ م، ویژه عاشورا

www.annabaa.org/nba44/imam.htm.

النواب، مظفر، الاعمال الشعریه الكامله، لندن، دار قنبر، چاپ اول، ۱۹۶۶ م.